

Journal of Religious Thought of
Shiraz University
Vol.21, No.4, Winter 2022, Ser. 81,
PP: 53-76, ISSN: 2251-6123
ISSN online: 2008-9481
Article: Original Research

فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز
دوره ۲۱، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰، پیاپی ۸۱
صفحات ۵۳-۷۶، شاپا چاپی: ۶۱۲۳-۲۲۵۱
شاپا الکترونیکی: ۹۴۸۱-۲۰۰۸
مقاله: علمی پژوهشی

Internal inconsistencies and consequences of atheism

Esmail Alikhani*

Abstract

One of the most important topics in theology and philosophy is the existence, attributes and actions of God or the Transcendent. One of the important issues related to this theme is atheism. The main question here is that, given the unfortunate consequences of atheism, is it possible to claim that there is no God or is not? This article examined the internal inconsistencies and the extensive and undeniable consequences of removing God from the world and by using the method of rational analysis it has argued why atheism is impossible. This paper has challenged the possibility of soft-core atheism by an analytical-critical approach. The important achievements of this article are that few atheists do not adhere to their claim and change their path from halfway. They repeat beliefs and doctrines of religious people in other words. So, given the inconsistencies and consequences of excluding God from the universe, there is no way to true atheism.

Keywords: real atheism, atheism, hard-core atheism, soft-core atheism, nihilism.

ناسازگاری‌های درونی و پیامدهای الحاد

اسماعیل علی‌خانی*

چکیده

از موضوعات مهم الاهیات و فلسفه، سخن درباب وجود، اوصاف و افعال خداوند یا امر متعال است. یکی از مباحث مهم مرتبط با این موضوع، الحاد است. در اینجا مسأله‌ی مهم این است که باتوجه به پیامدهای ناگوار بی‌خدایی، آیا ادعای انکار خداوند ممکن است یا خیر؟ این نوشتار با بررسی ناسازگاری‌های درونی و پیامدهای گسترده و انکارناپذیر حذف خداوند از عالم، با روش تحلیل عقلی به بررسی چرایی ناممکن بودن الحاد پرداخته است و امکان الحاد آسان و بی‌دغدغه را با رویکرد تحلیلی-انتقادی به چالش کشیده است. از دستاوردهای مهم این نوشتار آن است که نشان می‌دهد اندکی از ملحدان به پیامدهای الحاد حقیقی آگاه هستند؛ بسیاری از بی‌خدایان به ادعای الحاد خویش پایبند نیستند و از نیمه‌ی راه، مسیر خود را تغییر می‌دهند؛ به زبان و بیانی دیگر، بی‌خدایان باورها و آموزه‌های دین‌داران را تکرار می‌کنند. بنابراین باتوجه به ناسازگاری‌ها و پیامدهای کنارنهادن خداوند از عالم، راهی برای الحاد حقیقی وجود ندارد.

واژگان کلیدی: الحاد حقیقی، بی‌خدایی، الحاد سخت، الحاد نرم، نیست‌انگاری.

۱. مقدمه

از موضوعات مهم الاهیات و بلکه فلسفه، سخن درباب وجود، اوصاف و عملکرد خداوند یا امر متعال است. خدا تأثیری بس عظیم در تاریخ انسان داشته است و یکی از ایده‌های بزرگ بشر در همه‌ی دوران‌ها بوده است (آرمسترانگ، ۱۳۹۲، ص ۱۰). این موضوع در طول تاریخ اندیشه برای بشر مسأله بوده است و پیوسته اذهان توده‌ها و اندیشمندان را به خود جلب کرده است و هنوز یکی از بحث‌های مهم فلسفی-الاهیاتی است.

از مباحث مهم مرتبط با این موضوع که سابقه‌اش به قدمت تاریخ انسان است، خداناباوری^۱ است. پیوسته در طول تاریخ، کسانی بوده‌اند که نگرش الحادی داشته‌اند و به خودبسندگی عالم و نیازنداشتن آن به خدا اذعان داشته‌اند. از موضوعات مهم درباره‌ی انکار وجود خداوند در عالم این است که آیا اساساً امکان حذف خداوند از عالم وجود دارد یا خیر؟ در اینجا دست‌کم با دو پاسخ مواجه هستیم: یک پاسخ که از آن خداباوران و گروهی از

بی‌خدایان است (که در این نوشتار آنان را ملحدان سخت و خشن^۲ می‌نامیم)، این است که باتوجه به دلایل متعدد و پیامدهای ناگوار این انکار، امکان کنارنهادن خداوند از عالم، یا ممکن نیست، یا آن‌چنان دشوار است که بسیاری از مردم حاضر به پذیرش آن نیستند. پاسخ دیگر، که از آن عموم ملحدان است (که در این نوشتار آنان را ملحدان نرم و نحیف^۳ می‌نامیم)، این است که این انکار ممکن است.

بیان دیگر مسأله این است که آیا می‌توان خدا و دین را در کلیت خود، امری موهوم و به بیان فویرباخ و مارکس، آفریده‌ی انسان و جامعه دانست یا خیر (استپلوچ، ۱۳۷۳، ص ۱۴۸؛ ژیلسون، ۱۳۸۱، ص ۲۲۰؛ الدرز، ۱۳۸۶، ص ۵۴)؛ در صورت پاسخ مثبت، انسان چه باید بکند؟ آیا با عقل و علم می‌توان جهانی ساخت که معنا، هدف و ارزش‌های جدید و بهتر را جایگزین امور جهان دینی کند؟ آیا عقل و علم انسان‌ها می‌تواند ارزش‌ها و باورهایی را بسازد که حرف پایانی را بزند و همگان به آن‌ها گردن نهند؟ آیا عقل و علم یا هر چیز دیگر می‌تواند شئون و کارکردهای متنوع و گسترده‌ی خدا و دین را بر دوش بکشد و سعادت و خوشبختی را در زندگی ارتقا بخشد و جهانی را بسازد که به بیان ملحدان، دین نتوانسته است آن را عاری از جنگ و خشونت و تروریسم و بی‌عدالتی کند؟

گروه اول با برشمردن علل متعدد، نظیر جهان‌بینی نامنسجم خداناباوری، نیست‌انگاری و سرگشتگی انسان و بی‌معناشدن زندگی او، نیاز بشر به بازسازی ارزش‌ها، قدرت ویرانگری الحاد، ناگزیرشدن بشر به خداسازی مجدد، نابودی و مرگ انسان و انسانیت و... بر این باورند که امکان حذف خداوند از عالم وجود ندارد.

این نوشتار با بررسی این عوامل، در صدد اثبات دیدگاه این گروه، یعنی امکان‌نداشتن کنارنهادن خداوند از جهان، به‌دلیل ناسازگاری‌های درونی و پیامدهای بیرونی آن است. پیداست که در اینجا باید به این پرسش مهم نیز بپردازیم که اگر بی‌خدایی ناممکن است، وجود این همه ملحد را چگونه باید توجیه کرد. همچنان که به این پرسش نیز توجه داریم که پاسخ بی‌خدایان به امکان الحاد چیست.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

این موضوع مستقلاً در پژوهشی نیامده است. تنها به‌صورت پراکنده در برخی از آثار و نوشته‌ها مطرح شده است. جان هات در کتاب *خدا و الحاد جدید* که علی‌شهبازی در سال ۱۳۹۹ آن را ترجمه و چاپ کرده است، اندکی به این موضوع پرداخته است. تنها مقاله‌ی موجود که تاحدودی به اصل این موضوع پرداخته است، مقاله‌ی «مرگ خدا و پیامدهای آن در فلسفه‌ی نیچه»، به قلم هدایت علوی‌تبار و سیده‌آزاده امامی، در *جستارهای فلسفه‌ی دین*، زمستان

۵۶ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، سری ۴، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۸۱، صص: ۵۳-۷۶
۱۳۹۳ است که البته این نوشتار نیز فقط به پیامدهای الحاد از منظر نیچه و نیز به پیامدها،
نه علل ناممکن بودن بی‌خدایی توجه کرده است.

۳. مفهوم الحاد و ملحد

الحاد، انکار خدای واحد متشخص و معین، با اسماء و صفات مشخص و واضح، خدای خالق، مدبر، هدایت‌کننده‌ی مخلوقات، نامتناهی، قائم به ذات، تغییرناپذیر، کامل، عالم مطلق و قادر مطلق است؛ نه خدای متافیزیک که بی‌نام، مبهم، رازآلود، نامتعیین و انتزاعی است (الدرز، ۱۳۸۶، ص ۱۴۶). بنابراین، مقصود، هر دو گزاره‌ی الحاد سلبی و ایجابی است؛ یعنی اینکه ملحد کسی است که هیچ‌گونه باوری به خدای واحد شخصی ندارد و کسی است که عقیده دارد هیچ‌گونه خدایی وجود ندارد.

به بیان دیگر، مقصود از الحاد، بی‌اعتقادی به خدا در نظر و عمل است. چنین رویکردی به کسی مربوط است که بر الحادش پامی فشارد و الحاد به‌راستی شیوه‌ی زندگی او شده است. هرچند واضح است که نمی‌توان تعریف جامعی از الحاد ارائه داد که همه‌ی مصادیق را به یکسان و جامع دربرگیرد، اما در اینجا مقصود از الحاد، زندگی افراد، بدون باور به خدا است؛ هرچند که چنین افرادی نتوانند وجود خدا را نیز رد کنند.

به تعبیر سوم، در اینجا، مقصود از الحاد، انکار خدا به‌صورت آگاهانه، با دلایل علمی و فلسفی یا بدون آن‌ها، و در مرحله‌ی بعد، مبارزه‌ی با خدا باوری و خداپرستی است؛ نه دیدگاه کسی که از خدا هیچ‌گونه آگاهی ندارد و بنابراین خداپرست نیست، یا کسی که خدا را انکار نمی‌کند، اما به‌گونه‌ای زندگی می‌کند که گویی خدا وجود ندارد و هیچ‌یک از قوانین الهی در زندگی او جاری نیست.

در باور برخی از اندیشمندان، پاره‌ای از واژگان غربی مربوط به بحث، نظیر واژه‌ی «آتئیسم» و مشتقات آن، بار معنایی فراتر از یک واژه دارند. در ادبیات فلسفی، «آتئیسم نوین»، کاربردی وسیع‌تر از معانی الحاد و ضددین به ذهن متبادر می‌کند؛ به‌گونه‌ای که حتی بی‌معنابودن یا ناسازگاربودن مفاهیمی چون خدا و دین را نیز دربرمی‌گیرد (Flew, 1996, p. 26).

۴. الحاد سخت و نرم

در یک تقسیم اولیه، می‌توان الحاد را به دو گونه‌ی سخت و خشن، و نرم و نحیف^۴ قابل تقسیم کرد؛ بدین معنا که برخی ملحدان از حقایق نهفته در انکار خداوند و تعارض‌ها و پیامدهای منطقی آن آگاه‌اند و حاضر به پذیرش پیامدهای الحاد هستند، حال آنکه دیگران

فقط از الحاد سخن می‌گویند. گروه اول یا از این تعارض‌ها و پیامدها آگاه نیستند، یا هنگامی که به تعارض‌های درونی و پیامدهای حقیقی الحاد و پیامدهای الحاد حقیقی می‌اندیشند، حاضر نیستند آن‌ها را به دوش بکشند. به بیان دیگر، مقصود ما از الحاد سخت و خشن، الحادی است که پیروان آن به لوازم انکار خداوند آگاهی کامل دارند و به‌رغم این آگاهی، بر انکار خویش اصرار می‌ورزند. نمونه‌ی بارز این گونه‌ی الحاد را می‌توان در خداناباوری نیچه، سارتر و کامو شاهد بود؛ ملحدان دوآتشه‌ای که می‌گفتند کسانی که خدا را انکار می‌کنند باید بدانند چه بر سرشان می‌آید (ر.ک: هات، ۱۳۹۹، ص ۶۴)؛ اما گروه دوم، نادانسته یا نامستولانه از الحاد سخن می‌گویند. آنان صادقانه با لوازم منطقی، اخلاقی و فرهنگی یک جهان بدون خدا روبه‌رو نمی‌شوند.

سخن بر سر این است که اگر کسی قرار است الحاد را جدی بگیرد و درحقیقت، خدا را با تمام لوازمش انکار کند، این الحاد باید برای او در جهان تفاوت کلی ایجاد کند و او کوششی فوق‌العاده بکند تا آن را در عمل بپذیرد. به باور سارتر، «الحاد رویدادی بسیار مشقت‌بار و درازدامن و بلندمدت است» (Sarter, 1981, p. 247). به بیان نیچه نیز دیدگانی بس ژرف‌کاوتر لازم است تا بر اعمال حادثه‌ی کنارنهادن خدا از هستی اشراف یابد (نیچه، ۱۳۸۹، صص ۳۱۰-۳۰۹) و اگر مدعیان الحاد نمی‌توانند، به‌راستی ملحد نیستند (Nietzsche, 1974, pp. 181-182).

بنابراین، دیدگاه کسانی که گمان می‌کنند جهان بدون خدا می‌تواند درست مثل قبل، چنان به راه خود ادامه دهد که گویی هیچ اتفاقی نیفتاده است، دیدگاهی سطحی و درخور سرزنش است.

بیشتر ملحدانی که از سنخ بی‌خدایان نحیف هستند، ناتوان‌تر از آن‌اند که پیامدهای دهشتناک و هول‌انگیز مرگ خدا را بپذیرند. اکثر آنان چشم‌انداز روشنی از پیامدهای الحاد ندارند و در صددند سیطره‌ی الحاد را با کمترین هزینه برای اوضاع و احوال اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شاهد باشند. آنان بیشتر به حفظ همان محیط فرهنگی و اجتماعی علاقه‌مند هستند که در تصوراتشان برای جهانی ایمن‌تر و آبادتر تصویر می‌کنند، نه اصلاح بنیادین آن. تصور خام آنان این است که فقط خدای ادیان توحیدی را به زیر بکشند و چون گذشته از زندگی خویش لذت ببرند. این الحاد بسیار محافظه‌کار است و می‌خواهد وضعیت امن و ایمن گذشته را محفوظ نگاه دارد (هات، ۱۳۹۹، صص ۶۴-۶۵).

پاسخ ملحدان سخت به این گروه این است که آنچه شما آن را الحاد نامیده‌اید الحاد نیست، بلکه نوعی خام‌اندیشی و همان تعصب دینی در لباسی تازه است. چنین نیست که گمان کنیم می‌توان به خدا ایمان نداشت، بی‌آنکه این بی‌ایمانی در دیگر باورهای انسان

تأثیری داشته باشد، بلکه با ازدست‌دادن خدا همه‌چیز دگرگون می‌شود و هیچ چیز به حالت سابق باقی نمی‌ماند (Hasse, 2008, p. 95).

تأکید ملحدان سخت و تمام‌عیار این است که باید بی‌خدایان درباره‌ی لوازم منطقی الحاد بیندیشند؛ حتی اگر خود نتوانند به آن‌ها پایبند باشند. ملحدان نحیف حتی چنین کاری هم نمی‌کنند (هات، ۱۳۹۹، ص ۷۰).

الحاد نحیف در صدد کنارنهادن خدا و جایگزین کردن علم به‌جای ایمان برای مبنای جهان جدید و استوارساختن اخلاقیات بر عقل یا ژنتیک و غرایز حیوانی است. البته چنین رهیافتی به الحاد است که نیچه را دچار تهوع می‌کند و باعث می‌شود کامو و سارتر در کافه‌های لفت بانک^۵ احساس حقارت کنند. به باور آنان، الحادی که کمترین هزینه را برای میانمایگی و پیش‌پاافتادگی فرهنگ غربی داشته باشد، اصلاً الحاد نیست. چنین الحادی همان خشکه‌مقدسی و تعصب دینی در لباسی تازه است. همچنان که اومانیسیم غیردینی فویرباخ و مارکس را که نمی‌خواست با معنای حقیقی غیبت خدا دست و پنجه نرم کند، به‌دلیل ترسو و بزدل بودن و سهل‌انگاری‌اش سرزنش می‌کردند (هات، ۱۳۹۹، صص ۶۶-۶۷).

بیان دیگر این ماجرا این است که گذر از الحاد ایدئالیستی و ورود به الحاد ماتریالیستی امری دشوار است. شاید بتوان گفت که الحاد ایدئالیستی فقط غیبت مفهوم خداست. با کنارنهادن خدا از آن نظر که یک مفهوم است، فرد در مرحله‌ی الحاد ایدئالیستی است. در الحاد ایدئالیستی، هر چند شخص خداناباور، خدا را کنار می‌نهد، اما این کار، نگرش او به جهان را تغییر نمی‌دهد و در زندگی‌اش تأثیری ندارد. اما الحاد ماتریالیستی عبارت است از «جهان بدون خدا». ملحد در اینجا غیبت خدا را در هر جایی می‌بیند. به عبارت دیگر، الحاد ایدئالیستی صرف انکار وجود خداست، اما الحاد ماتریالیستی پذیرش نتایج انکار وجود اوست. شخص خداناباور برای ورود به مرحله‌ی الحاد ماتریالیستی باید همه‌ی صبغه‌های الهی و بقایای جهان‌بینی الهی، نظیر اینکه خدا جهان و خود او را آفریده است، خدا به جهان معنا می‌بخشد، بسیاری از امور جهان مقدس است و... را از خود بزدايد و یک ملحد عملی به معنای واقعی کلمه شود. حال باید با بررسی این موضوع ببینیم آیا چنین چیزی ممکن است یا خیر.

۵. ملاک تقسیم الحاد به سخت و نرم

ملاک ما در تقسیم الحاد و ملحد به سخت و خشن، و نرم و نحیف، آگاهی از تعارض‌ها و پیامدهای الحاد و آمادگی به‌دوش کشیدن آن‌هاست. ممکن است بسیاری از بی‌خدایان، در نظر و عمل و نحوه‌ی مواجهه‌ی با خدا و دین، بسیار جدی و خشن باشند و علیه خدا و دین تبلیغ و تخریب کنند و به بیان قرآن کریم، برای سد کردن راه خدا و دین، مبارزه و جنگ و

هزینه کنند و... (اعراف: ۴۵؛ انفال: ۳۶ و ۴۷؛ هود: ۱۹؛ نساء: ۷۶)، اما چون از لوازم منطقی الحاد حقیقی آگاه نیستند و در صورت آگاهی، حاضر نیستند به آن‌ها پایبند باشند، در صف بی‌خدایان نرم و نحیف جای می‌گیرند.

بیان دیگر این ملاک و مرز بین الحاد سخت و نرم همان است که در بالا گذشت؛ یعنی عبور از مرحله‌ی الحاد ایدئالیستی و ورود به الحاد ماتریالیستی، یعنی پذیرش نتایج انکار وجود خدا در نظر و عمل.

۶. الحاد جدید؛ گونه‌ای از الحاد نحیف

یکی از مکاتب افراطی دین‌ستیز و خداستیز که در دوران معاصر رخ نموده است، مکتبی است که امروزه «الحاد جدید» خوانده می‌شود. صحنه‌گردانان این جریان کسانی چون ریچارد داوکینز^۶، دنیل دنت^۷، سم هریس^۸ و کریستوفر هیچنز^۹ هستند (Amarasingam, 2010, pp. 1-2). این رویکرد، که به‌طور خاص، در سال ۲۰۰۶، به دنبال انتشار چهار کتاب^{۱۰} این چهار پرچم‌دار الحاد نوین و طرح دیدگاه‌هایشان در نشریاتی چون پابلیشر ویکلی، نیوزویک، اشپیگل و به‌ویژه مجله‌ی وایرد، مطرح و رایج شد، جریانی توفنده و افراطی است که هرآنچه دارد، اعم از دلایل فلسفی، شواهد تجربی و علمی و نیز نقاط ضعف جبهه‌ی مؤمنان و به‌ویژه افراط‌گرایان دینی، علیه خدا و دین به کار می‌گیرد (شهبازی و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۱۶۷). این رویکرد نه تنها دچار شک و بدبینی به باورهای دینی و در رأس آن‌ها خداباوری است، بلکه حتی از آن‌ها انزجار و تنفر دارد. مطابق نظر پیروان این اندیشه، باور به خدا نه تنها نامعقول، که خطرناک است (Reitan, 2009, p. 3).

اما به‌رغم این دشمنی و مبارزه‌ی توفنده با خدا، این بی‌خدایان در صف ملحدان نرم و نحیف جای می‌گیرند؛ چراکه به بیان منتقدان این جریان، نظیر پلنتینگا، این گروه به‌لحاظ اندیشه، در سطح بسیار پایین‌تری از ملحدان قدیمی، چون برتراند راسل، جان مکی و حتی بسی دون‌پایه‌تر از بسیاری از ملحدان معاصر، نظیر تامس نیگل، مایکل تولی و ویلیام رو هستند. به بیان وی، آنان لکه‌ی سیاهی بر چهره‌ی بحث‌های معاصر درباره‌ی خدا و دین هستند (Plantinga, 2011, pp. x-xxi). حتی ملحدانی چون مایکل روس، با بررسی کتاب توهم خدا/ی داوکینز و اسکات اترن^{۱۱} با شنیدن سخنرانی سم هریس در مؤسسه‌ی شلک^{۱۲}، می‌گویند این مطالب ما را از اینکه خود را ملحد می‌دانیم شرمند کرده (Zacharias, 2008, p. 23).

به بیان جان هات، تعبیری نظیر «دین ساخته‌ی انسان است» (Hitchens, 2007, PP. 8, 10, 17...) و «علم می‌تواند مسأله‌ی خدا را فیصله بخشد» (Dawkins, 2006, pp.)

۶۰ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، سری ۴، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۸۱، صص: ۵۳-۷۶

48, 58-66) که ترجیح‌بند تکراری کتاب‌های هیچنز و داوکینز است، بینشی پیش‌پافتاده برای فروش کتاب‌هایشان است (هات، ۱۳۹۹، ص ۶۰). این ادعا که تنها راه مطمئن و درخور اعتماد برای فهم همه‌ی امور، مسیر علمی است (یعنی علم‌مداری)، خود نوعی ایمان و خودمتناقض و خودشکن است. آنان با کدام نظریه‌ی علمی می‌خواهند این فرضیه را اثبات کنند؟ این باور می‌گوید هیچ چیز را براساس ایمان نپذیرید و در همان حال، برای پذیرفتن علم‌مداری، ایمان لازم است؛ حال آنکه هیچ‌یک از ملحدان جدید نمی‌پذیرند که علم‌مداری نوعی گواهی ایمانی است. از این سخن و اندیشه‌ی خام پیداست که هیچ‌یک از طرفداران این رویکرد یا به لوازم ادعای خویش و ماهیت طنزآمیز سخنانشان (که یکی از آن‌ها حذف خدا از عالم و فیصله‌بخشیدن به مسأله‌ی خدا با علم است) آگاه نیستند، یا این آگاهی برایشان اهمیت ندارد (همان، صص ۶۳-۶۱).

۷. چرایی ناممکن بودن الحاد حقیقی

ما در اینجا در صدد بیان این باور هستیم که الحاد حقیقی، یعنی الحاد با همه‌ی لوازم و پیامدهای آن، به دلایل متعدد ناممکن است و این ادعا ناسازگاری‌های درونی و پیامدهای بیرونی دارد که به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۷.۱. ناسازگاری‌های درونی الحاد

۷.۱.۱. جهان‌بینی نامنسجم خدا‌نا‌باوری

جهان‌بینی خدا‌باوری از انسجام کامل و جامع برخوردار است. این جهان‌بینی اولاً دربار‌هی همه‌ی اموری که انسان به آن‌ها نیاز دارد، اعم از امور جسمانی، روحی و روانی، مادی و معنوی، فردی و اجتماعی و... طرح و برنامه دارد؛ ثانیاً همه‌ی این برنامه‌ها با هم هماهنگ هستند و هیچ‌یک نافی دیگری نیست و دین مدعی است که در صورت عمل به همه‌ی آن‌ها، سعادت، آرامش، امنیت و رفاه برای بشر تحقق می‌یابد. بی‌خدایان اگر بخواهند ملحد واقعی باشند، باید بدانند که سرسخت‌ترین روایت بی‌خدایی، نوعی همسازی و انسجام کامل است. آنان دربار‌هی الحاد باید تمام مسیر را طی کنند و تا پایان ناگوارش را با دقت در نظر بگیرند. اما رویکردهای آنان انسجام منطقی ندارد.

حتی ملحدان سرسخت و عنودی چون نیچه و کامو و سارتر، به‌رغم اینکه خوانندگان خویش را دعوت می‌کردند که در صورت جدی‌گرفتن مرگ خدا، برای جهان بی‌هدف و بیهوده‌ای آماده باشند که می‌خواستند با آن مواجه شوند، نتوانستند آن شجاعت تراژیکی را تجسم ببخشند که گمان می‌کردند نتیجه‌ی منطقی الحاد است. نتیجه‌ی عملکرد آنان و ادعای ملحدان نحیف این واقعیت است که تحقق الحادی که در حقیقت، منسجم باشد ناممکن

است. و اگر خدا ناباوری تمام‌عیار نمی‌تواند موفق باشد، بعید است الحاد نحیف بتواند به این موفقیت دست یابد.

بی‌خدایان حقیقی و سرسخت دست‌کم می‌دانند که اگر در الحاد خویش صادق باشند، کل شبکه‌ی معنایی و ارزشی فرهنگ جامعه‌ی آنان که دور مفهوم خدا حلقه زده است، همراه با این مفهوم نظام‌بخش از بین می‌رود. آنچه آنان می‌اندیشند نوعی شک‌گرایی است و شک‌گرایی نمی‌تواند درباره‌ی الحاد، با انسجام و ثبات قدم کامل بیندیشد. مثلاً تصور آنان این است که با نوعی داروین‌سیسم نحیف می‌توانند خدا را از صحنه‌ی کامل جهان، از جمله از صحنه‌ی امور عقلانی و اخلاقی، بیرون کنند، به همان سادگی که مثلاً می‌توان بابائونل را حذف کرد (همان، ص ۶۸).

در عصر ناخدا باوری و با کنار نهادن خدا از زندگی و جامعه، بی‌ایمانی جای ایمان، عقل جای خدا، سیاست جای دین، زمین جای آسمان، کار جای دعا، مصائب مادی جای دوزخ و انسان بودن جای دین‌دار بودن را گرفته است (Feuerbuch, 1841, V. II, PP. 218-219). اما سخن بر سر این است که هیچ‌یک از این‌ها به تنهایی یا با هم نتوانسته است بشر را به آرامش برساند، اخلاقی‌تر کند، او را سعادتمند سازد و...

۲.۱.۷. بازسازی ارزش‌ها

در فلسفه‌ی غرب دوران مدرنیته، به‌ویژه بعد از کانت و هگل و با پیدایش اگزیستانسیالیسم الحادی و ظهور نیچه و نظریه‌ی «مرگ خدا»، این ایده به وجود آمد که چیزی ورای انسان وجود ندارد و بنابراین ارزش‌ها آفریدنی هستند، نه کشف‌شدنی. میان خدا و ارزش‌های اخلاقی رابطه‌ی ضروری برقرار است. با فروریختن ایمان به خدا، سنجه‌های اخلاقی نیز فرومی‌ریزد و ارزش‌های مطلق و قوانین اخلاقی عینی و جهان‌گیر نابود می‌شود و خلأ ارزش، و در اصطلاح نیچه، «پوچ‌گرایی» به وجود می‌آید (Nietzsche, 1968, P. 2). چیزی که لازم است «ارزیابی مجدد همه‌ی ارزش‌هاست». در اینجا باید برای اخلاق و ارزش‌ها طرحی نو در انداخت و فهرست جدیدی از ارزش‌ها و خوبی‌ها پدید آورد (MacIntyre, 1981, Pp. 113-114).

بازآفرینی ارزش‌ها همان نیست‌انگاری فعال است؛ مواجه‌شدن با فروپاشی کامل فرهنگ کنونی جامعه و جوامع و پی‌ریزی فرهنگ و ایده‌ی جدید بر مبنای خدا ناباوری. پیروان الحاد ناگزیرند به قهرمانی تراژیک کسی چون سیزیف تن دهند و بفهمند که آزادی حقیقی در فراق خدا در حقیقت به معنای فاعلیت تک‌تک آنان در بازآفرینی ارزش‌هاست؛ اینکه آنان خالق ارزش‌های زندگی خویش باشند، باری گران و توان‌فرساست که بیشتر مردم تاب تحمل آن را ندارند و از آن گریزان‌اند.

آفریدن ارزش‌ها به یک سری اصول و آرمان‌های کلی نیاز دارد و اصول و آرمان‌ها نیز به سهم خود، به پشتوانه نیاز دارند. بشر باید به تنهایی، هم آن اصول و آرمان‌ها را بسازد، هم پشتوانه‌ای برای آن‌ها تهیه ببیند.

لازمه‌ی بازآفرینی ارزش‌ها این است که شخص با طرح و ایده‌ای، ارزشی را بیافریند. پرسش اساسی این است که اولاً این ایده را از کجا باید آورد، آیا ایده‌ای شخصی و درونی است یا باید از بیرون آن را تهیه کرد؟ اگر این ایده و طرح، شخصی است، پرسش بعدی این است که چه معیاری وجود دارد که این ایده و هنرنمایی ناشی از آن، درست و مطلوب است یا خیر؟ با چه معیاری باید به داوری درباره‌ی آن پرداخت؟ یکی داستان زندگی خویش را در قالب پزشک، معلم، قدیس و... می‌نویسد و یکی جلاد، جانی، معتاد و... چه کسی می‌تواند بگوید کدام‌یک از این داستان‌ها خوب و کدام یک بد هستند؟ کدام زندگی تأثیرگذار، الهام‌بخش و سازنده است و کدام بی‌روح، کسالت‌بار و مخرب؟ (Young, 2003, P. 119)

بنابراین، باید به این امر توجه داشت که اولاً معیار انتخاب و عمل چیست؛ به چه معیاری باید چیزی را انتخاب و عمل کرد و به چه معیاری آن را رها کرد؟ ثانیاً با داشتن معیار برای انتخاب، به چه شیوه‌ای باید آن انتخاب را به عمل درآورد. آیا به هر وسیله می‌توان به یک مقصد رسید یا باید وسیله نیز ویژگی خاصی داشته باشد؟

مطلب دیگر، ابعاد مسئولیت و عمل انسان است. آیا انسان فقط در برابر خود و ساختن خویش مسئول است یا در برابر جامعه و دیگران نیز مسئولیت دارد. آیا آنچه فرد انتخاب می‌کند، برای خود او خیر است یا برای همگان خیر است؟ آیا هر انتخابی اذعان به یک ارزش است؟ اگر این‌گونه باشد، با این پیش‌فرض که ارزش هم ضرورتاً جهان‌گستر است، باید نتیجه بگیریم که این سخن لزوماً به این معناست که فردی که برای خود دست به انتخاب می‌زند، در همان حال، برای همگان دست به انتخاب می‌زند و در این صورت، انتخاب افراد، اصیل و از آن خود آن‌ها نخواهد بود و باز اختیار و انتخاب بی‌معنا می‌شود و انسان‌ها باید بپذیرند که ملزم به انتخاب دیگران هستند (وارنوک، ۱۳۷۹، ص ۷۳).

۱.۷. ۳. الحاد خداساز است!

از علل ناممکن بودن الحاد سخت این است که حتی اگر وجود خدای مطلق را، چنان‌که ملحدان می‌پسندند، رسماً حذف کنیم، کارخانه‌ی قلب انسان آرام نخواهد شد. این کارخانه درعوض، با تمام نیرو کار و تلاش خواهد کرد تا خلأ وجود خدا را با چیزی کنترل‌ناپذیر، چون علم و عقل، پر کند (هات، ۱۳۹۹، ص ۱۳۳).

تاریخ اندیشه و باور انسان این مطلب را به اثبات رسانده است که انسان‌ها بدون ایمان و باور نمی‌توانند زندگی کنند؛ حال اگر به خالق هستی و عالم غیب ایمان نداشته باشند،

چنین نیست که از دینی بودن بازایستند؛ آنان به جای اینکه زندگی خود را با واقعیت نهایی یا قدرت نهایی عالم هماهنگ سازند، ماده‌باوری را جای‌نشین آن می‌کنند و خود ماده را واقعیت نهایی عالم می‌شمرند. در اینجا ماده منشأ هر آن چیزی می‌شود که هست و ارزشمند است. به بیان دیگر، هر معرفت و باوری بر یک ایمان مبتنی است؛ ایمان به خدا و ماوراءطبیعت یا ایمان به ماده و مادیات. هیچ معرفتی بدون پیش‌فرض ایمانی به وجود نمی‌آید. آلن ریچاردسون، نویسنده‌ی کتاب *دفاعیات مسیحی*، با بیان رابطه‌ی ایمان و عقل، تحلیل جالبی از این امر ارائه می‌دهد و نقش بنیادین ایمان در ایجاد باورهای مابعدالطبیعی را روشن می‌سازد. از نظر او، هیچ جهان‌بینی‌ای بدون یک «اصل ایمانی» شکل نمی‌گیرد. «هر فیلسوفی که می‌کوشد تا مابعدالطبیعه‌ای بنا کند، در نهایت بر «اصل ایمانی» تکیه می‌کند؛ خواه مسیحی باشد، خواه غیرمسیحی؛ خواه متدین، خواه غیرمتدین» (Richardson, 1995, P. 230). «حتی آن فلسفه‌هایی که بنا به ادعا، بر عقل صرف، بدون هیچ آمیختگی‌ای با ایمان، استوار شده‌اند همواره پس از بررسی، دلیل تراشی‌های ماهرانه‌ای^{۱۴} از کار درمی‌آیند که ایمان ابتدایی‌ای را که بر آن بنا شده‌اند پنهان می‌کنند» (Ibid, PP. 230-231).

از منظر دیگر، جهان‌عاری از خدا و طبیعت کروکور، که خود، محصول شانس کور و تصادف است، هیچ دغدغه‌ای در قبال انسان ندارد و انسان برای آن هیچ ارزشی ندارد. به‌همین دلیل است که پیروان مکتب الحاد و زندگی‌عاری از خدا، به جهان ماوراء پل می‌زنند و تشخص خداوند را برای طبیعت و جهان وام می‌گیرند و آن را جای خدا می‌نشانند و هدف و کارکرد خدا را از او طلب می‌کنند.

مثلاً فیزیک‌دانان نابغه‌ی روسی، زلدویچ^{۱۵} و نوویکف^{۱۶}، با تأمل در ویژگی‌های جهان، می‌پرسند که چرا طبیعت انتخاب می‌کند که یک گونه جهان را به جای جهانی دیگر بیافریند؟ در اینجا، «طبیعت» آشکارا جایگزین خدا شده است و نقش و کارکرد خدا را ایفا می‌کند. فرانسیس کریک^{۱۷} در کتاب *منشاء کد ژنتیکی*، Nature را با حرف بزرگ (N) می‌نویسد و در جای دیگر که از انتخاب طبیعی^{۱۸} سخن می‌گوید، آن را همچون موجودی در نظر می‌گیرد که «باهوش» است و درباره‌ی آنچه خواهد کرد، «تفکر» می‌کند. سر فرد هویل^{۱۹}، فضانورد انگلیسی، ویژگی‌های خدا را به خود جهان نسبت می‌دهد. برای کارل ساگان^{۲۰}، «Cosmos»، که او همیشه آن را با حرف بزرگ می‌نویسد، آشکارا نقش یک جایگزین خدا را ایفا می‌کند. با اینکه اینان مدعی‌اند که به خدا باور ندارند، به‌صورت نهانی جایگزین خدا را از در پشتی وارد می‌کنند؛ چون نمی‌توانند زیستن در جهانی را تاب آورند که در آن، همه‌چیز نتیجه‌ی تصادفی نیروهای غیرشخصی است (کریگ، ۱۳۹۲، ص ۲۵).

یک نمونه‌ی تاریخی از این ماجرا را می‌توان پس از انقلاب فرانسه دید. به‌محض اینکه انقلابیون فرانسه از شرّ دین مسیحیت خلاص شدند، دینی دیگر با خدایانی جدید را ابداع کردند. خدایان جدید آنان عبارت بودند از «آزادی»، «طبیعت» و «ملت فرانسه» که در جشن‌های پیچیده و با جزئیات بسیاری که هنرمندی به نام ژاکوب لوئیس دیوید طراحی کرده بود پرستش می‌شدند (آرمسترانگ، ۱۳۹۴).

پلنتینگا بر این باور است که طبیعت‌گرایی هرچند دین نیست، اما دعاوی‌ای را مطرح می‌کند که دست‌کم بخش مهمی از دین را تشکیل می‌دهند؛ موضوعات مربوط به هستی‌شناسی، غایت عالم، تفسیر از جایگاه انسان در هستی، پرداختن به منشأ انسان و سرانجامش و... (Dennet & Plantinga, 2010, P. 17).

نیچه پس از کنار نهادن خدای آسمان و زمین، درباره‌ی قدرت خداسازی بشر می‌نویسد: «و چه تعداد خدایان جدید همچنان امکان ظهور دارند!... نباید تردید کنیم که انواع بسیاری از خدایان وجود دارند» (نیچه، ۱۳۸۶، صص ۷۶۹-۷۶۸).

همین عامل است که او را وامی‌دارد که جایگزینی برای خدا بسازد به نام «برانسان». همچنان که اومانیسیم فویرباخ و دیگران و نشانیدن انسان به‌جای خدا، از این امر ناشی می‌شود که انسان‌ها بدون یک قدرت و هویت مطلق نمی‌توانند به زندگی و اجتماع خویش سامان بخشند.

۲.۷. پیامدهای منطقی الحاد

۲.۷.۱. نیست‌انگاری و سرگشتگی

خداناباوران باید پیش از آنکه با جهان فاقد خدا (که در آرزویش هستند) مواجه شوند، به‌دقت به منطق شکاکیت توجه کنند تا بتوانند برهوت حیرت‌آور و گیج‌کننده‌ی پوچ‌گرایی را سپری کنند. آیا آنان شجاعت انجام چنین کاری را دارند؟ آنان باید این آمادگی را داشته باشند که به منطق اجازه دهند که آنان را به حقیقت راستین مرگ خدا رهنمون شود. آنان باید پیش از آنکه در یک جهان بینی حقیقتاً الحادی قرار بگیرند، تجربه‌ی احساس سرگشتگی و گم‌گشتگی در «نیستی نامتناهی» را سر بگذرانند؛ تجربه‌ای که دیوانه‌ی نیچه داشت (هات، ۱۳۹۹، ص ۶۷). اگر آنان می‌خواهند کل افق هستی متعال و ماوراء ماده را از میان بردارند، لازم است شهامتی بی‌نظیر از خود بروز دهند. آیا آنان حاضرند خطر دیوانگی را تجربه کنند؟ اگر نمی‌توانند، به‌راستی ملحد نیستند (Nietzche, 1974, pp. 181-182). واقعیت این است که در اندیشه‌ی بسیاری از مدعیان الحاد هیچ نشانی از چنان شجاعت و تجربه‌ی تکان‌دهنده‌ای یافت نمی‌شود.

یکی از نتایج ویرانگر خداناباوری حقیقی، پوچ‌انگاری و نهیلیسم است. باور نداشتن به خدا و اعتماد نکردن اساسی به واقعیت ارزش و معنای نهایی جهان، نیست‌انگاری و بی‌معنایی زندگی است. نفی خدا عموماً مستلزم نفی قصد نهایی موجود در پس این جهان و در نتیجه، مستلزم نفی زمینه‌ای است که زندگی‌ها در آن معنا می‌یابد. اگر خدا نباشد، انسان‌ها پشتوانه‌ی جاودانگی خود را از دست می‌دهند و این حس، به نیست‌انگاری منجر می‌شود (گریفین، ۱۳۸۸، ص ۱۲۲). در جهانی که الحاد حقیقی به تصویر می‌کشد، ما تنها می‌یم و به گوشه‌ای پرتاب شده‌ایم. اگر لازم باشد روی پای خود بایستیم و هیچ خبری از تسلی‌بخشی‌های دین نباشد، آنگاه باید اعتراف کنیم که دور و بر ما را ظلمت فرا گرفته است (Cottingham, 2003, p. 14).

به بیان نیچه، دیدگانی بس ژرف‌کاوتر لازم است تا بر اعمال حادثه‌ی کنار نهادن خدا از هستی اشراف یابد. ویرانی از دست رفتن چنین باوری چنان است که گویی انفجاری مهیب بناهایی مستحکم و سترگ، نظیر اخلاق اروپایی را فروریخته است و دور از انتظار نیست که از این پس، «دنباله‌ای طولانی و بی‌شمار از درهم‌شکستن‌ها، تخریب‌ها و زیرورو شدن‌ها» نمودار شود (نیچه، ۱۳۸۹، صص ۳۱۰-۳۰۹).

انسان بی‌خدا موجودی است «وانهاده» و نقطه‌ی اتکایی در جهان درون و بیرون ندارد تا بر اساس آن، معیاری برای اعمال خود بیابد؛ به همین دلیل است که سارتر خود اقرار می‌کند که با فقدان خدا دیگر هیچ منبع مطلق برای ارزش‌ها وجود ندارد و انسان، تنها خود است و خود: «بدین‌گونه، ما نه در پشت سرمان و نه در جلوی خود، در قلمروی فروزانی از ارزش‌ها، هیچ وسیله‌ای برای توجیه یا عذر نداریم. ما تنها مانده‌ایم؛ بدون هیچ دستاویزی که عذرخواه ما باشد» (Sarter, 1956, P. 82).

۲.۲.۷. قدرت ویرانگر الحاد

کسانی که در برابر خدا قیام می‌کنند و به مبارزه‌ی نظری و عملی با خدا می‌پردازند، هنگام برخوردار شدن از قدرت، بسیار زود، خود تبدیل به جبارانی می‌شوند که تاب و توان از همه می‌برند. خداناباوران در طی همین یک قرن اخیر، هزاران برابر بیش از کشته‌های جنگ‌های ادیان و تفتیش عقاید در طی همه‌ی قرون گذشته، انسان‌ها را به قتل رسانده‌اند و شهرها و کشورها را نابود کرده‌اند. بنابراین، این تصور بی‌خدایان نحیف، تصویری خام است که با کنار نهادن خدا و دین، جنگ و خشونت از جهان رخت برمی‌بندد.

ما این ماجرا را در جریان مبارزه‌ی کمونیسم با دین و ایجاد حکومت ضد دینی می‌بینیم. نظام‌های کمونیستی با ارتکاب جنایات فراوان، حتی در کشورهای تحت حاکمیت خویش،

۶۶ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، سری ۴، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۸۱، صص: ۵۳-۷۶

به‌خوبی این ادعا را ثابت کردند. جنایات استالین که خروشچف در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیسم شوروی، در سال ۱۹۵۶، گزارش آن را ارائه داد، شاهدی بر این ماجراست. نمونه‌ی دیگر، دو جنگ جهانی با ویرانی‌های باورنکردنی و قتل‌عام حدود صد میلیون نفر است که نه جنگ ناشی از دین و خدا و عمل خداپرستان، که ناشی از قدرت‌طلبی بی‌خدایان بود.

نمونه‌ی دیگر، کسانی هستند که پس از نیچه، اندیشه‌های او را دست‌مایه‌ی توجیه سیاست‌های ناسیونال سوسیالیسم آلمان کردند و جنایاتی آفریدند که همچون جنایات صلیبیان بود (آرمسترانگ، ۱۳۹۲، ص ۴۰۹).

نمونه‌ی دیگر، انقلاب فرانسه است. در همان سالی که انقلابیون «الهی عقل» را در جایگاه عالی و مقدس محراب کلیسای جامع نوتردام نشانده‌اند، ملت جدید فرانسه در حمام خونی غیرمنطقی غوطه‌ور بود که در آن ۱۷۰۰۰ مرد و زن و کودک اعدام شدند (آرمسترانگ، ۱۳۹۴).

قدرت تخریبگری پیروان رویکرد الحادی، از نکات توجه‌برانگیز است. این جمله درست است که نیچه را یکی از ویرانگرترین نیروها در تاریخ انسان غربی به حساب آوریم. نیچه را باید ملحدی شمرد که آثارش بر سرنوشت معنوی انسان غربی تأثیری بسیار عظیم نهاده است (الدرز، ۱۳۸۶، ص ۱۱۴). نسل بعد از او، اندیشه‌هایش را دست‌مایه‌ی توجیه سیاست‌های ناسیونال سوسیالیسم خود کردند و آفریدند آنچه آفریدند (آرمسترانگ، ۱۳۹۲، ص ۴۰۹).

قطعاً شیوه‌های سلطه‌ی سیاسی و احتمالاً تجاری، یعنی امپریالیسم و استعمار، در مبانی تفکر نیچه ریشه دارد. آنچه مسلم است، این است که فلسفه‌ی الحادی امثال نیچه دستاویز گروه‌ها و جریان‌های نازیستی و فاشیستی برای اعمال روش‌ها و سیاست‌های ضدانسانی شده است و دو دیکتاتور، هیتلر و موسولینی، از نیچه به بزرگی یاد می‌کرده‌اند. هیتلر در سال ۱۹۳۸، هنگام ملاقات با موسولینی در گردنه‌ی برنر، مجموعه‌ی آثار نیچه را به او هدیه داد. کتاب‌های نیچه کتاب‌های بالینی هیتلر بوده است (مصلح، ۱۳۸۷، ص ۸۸).

امروزه بشر آشکارا با این حقیقت مواجه است که می‌داند قدرت تخریب جهان را دارد. به‌علاوه، به بیان گابریل مارسل، «انسان باید کور باشد که نبیند که در هر سطح از هستی، فرایندی از خودتخریبی در حال وقوع است» (مارسل، ۱۳۹۵، ص ۹۶).

تصویری که نیچه از عصر خویش و مرگ خدا و بربریت الحاد ارائه می‌دهد، چنین است: «آب رودهای دین پس می‌رود و به دنبال خود، مرداب‌ها و آب‌گیرهایی باقی می‌گذارد؛ ملت‌ها دوباره به خصمانه‌ترین طریقی از هم می‌گسلند... علوم همه‌ی اعتقادات محکم قدیم را متلاشی و نابود می‌کنند... همه‌چیز در خدمت ترویج بربریت آینده است... نیروها بی‌شک

حضور دارند؛ نیروهایی عظیم، اما این نیروها، وحشی، بدوی و بی‌رحم‌اند... اکنون در بسیط ارض، تقدیر همه‌چیز فقط به دست خشن‌ترین و شرورترین نیروها، به دست خودپرستی آن‌هایی است که به کار مال‌اندوزی مشغول‌اند و به دست مستبدان نظامی است» (یاسپرس، ۱۳۸۳، صص ۳۸۵-۳۸۴).

۳.۲.۷. مرگ انسان

با فرض حذف خدا و جاودانگی، زندگی نوع انسان هدفی بیش از زندگی انواع حشرات ندارد؛ هر دو محصول واکنش کور شانس و ضرورت‌اند (کریگ، ۱۳۹۲، ص ۲۶). چیزی که درباره‌ی نوع انسان، به‌مثابه‌ی یک کل، صادق است، درباره‌ی تک‌تک انسان‌ها نیز صادق است. اگر خدا نباشد، زندگی انسان اساساً تفاوتی با زندگی یک حیوان ندارد؛ همان‌گونه که یکی می‌میرد، دیگری نیز می‌میرد. به‌راستی که آن‌ها مثل هم نفس می‌کشند و انسان برتری‌ای بر حیوان ندارد؛ زیرا همه‌چیز بوج است (Craig, 1984, P. 76).

با فقدان خدا، انسان فقط محصول ناکامی طبیعت است که برای ازسرگذراندن یک زندگی بی‌هدف، درون جهانی بی‌هدف افکنده شده است. نیچه در کتاب *تبارشناسی اخلاق* به این نکته اذعان دارد که میان انسان و حیوان اختلاف چندانی وجود ندارد و اگر هم باشد، چندان مهم و اساسی نیست. او در این کتاب می‌کوشد تا نشان دهد که همه‌چیز، از جمله ارزش‌های انسانی را می‌توان برگرفته‌ی از خصایص سایر حیوانات دانست و آن‌ها را مطابق گرایز و ویژگی‌های بیولوژیکی و طبیعی تبیین کرد (ر. ک: نیچه، ۱۳۷۷، صص ۲۹، ۴۲). او در جایی از این کتاب، قدم را فراتر نهاده، انسان را جانوری شکاری می‌داند که فرهنگ می‌کوشد او را به جانوری خانگی تبدیل کند: «تمامی فرهنگ، جز پروراندن جانوری خانگی و فرهیخته از درون جانور شکاری انسان نیست» (همان، ص ۵۱).

انسان‌گرایی الحادی نمی‌تواند به انسان دل خوش کند. برای انسان بریده از آسمان و ارزش‌های بنیادین، اصلاً انسانیتی نمانده است تا بخواهد به آن ببالد و خود را مستقل از خدا و کارآمد و مهم بداند؛ همچنان که نیچه در همین کتاب *تبارشناسی اخلاق*، با ابراز ناامیدی از انسان و البته انسان غربی، انسانیت او را انسانیتی تباه‌شده می‌بیند که امیدی به آن نیست. او انسان را وحشت‌زا می‌داند، چنان‌که می‌نویسد: «ما امروز [در انسان] هیچ چیز نمی‌بینیم که وی به بزرگی داشته باشد و ای‌بسا که او همچنان فرو و فروتر می‌رود... این همان سرنوشت شومی است که اروپا بدان دچار شده است. به‌دلیل وحشتی که از انسان در دل ما نشسته است، ما عشق به او، احترام به او را و امیدبستن در او را و حتی اراده‌ی گراینده‌ی به او را نیز از یاد برده‌ایم. دیدار انسان دیگر در دل ما آشوب است و هیچ‌انگاری امروز چیست، اگر که این نیست؟ ما از انسان بیزاریم» (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۵۳).

شاید بیان فنی‌تر این موضوع چنین باشد که الحاد نظری به تدریج، به الحاد عملی و ماتریالیسم اخلاقی منجر می‌شود. الحاد حقیقی راه را بر اخلاقی بودن می‌بندد؛ بنابراین ملحدان حقیقی نمی‌توانند در درازمدت، اخلاقی زندگی کنند. در اینجا میان نظر و عمل آنان ناهماهنگی و تعارض به وجود می‌آید. شاید بتوان تصور کرد که کسی به‌رغم نگرش الحادی، زندگی‌اش اخلاقی و هماهنگ با اهداف اخلاقی دین باشد؛ کسی باشد که اهل حقیقت‌جویی، فداکاری و ایثار، صداقت، نجابت، عفاف و عدالت است و حتی حاضر است در راه آرمان‌های اخلاقی و نوع‌دوستی از جان خویش بگذرد، اما اقتضای هماهنگی میان عمل و نظر این است که فردی که الحاد نظری دارد، در عمل نیز ملحدانه عمل کند و بی‌اعتقادی‌اش، در انتخاب‌ها و عملکرد او مشهود باشد.

نکته‌ی مهم در اینجا این است که اولاً آیا چنین رویه‌ای می‌تواند استمرار یابد و ثانیاً آیا این حالت توجیه معرفتی دارد و چنین حالتی مجاز و معتبر است یا خیر. فیلسوف ملحد معاصر کانادایی، کای نیلسن^{۲۱} در کتاب *اخلاق بدون خدا*^{۲۲} بر این باور است که جمع میان اخلاق و الحاد ممکن است و چنین زندگی‌ای موجه است؛ اما دیگر اندیشمندان بر این باورند که این حالت در درازمدت دوام نخواهد آورد؛ زیرا اقتضای هماهنگی میان نظر و عمل در نفس انسان، یک‌سویه‌شدن هر دو و رفع این چالش است. استدلال آنان این است که این حالت، قسری است و قسر دوام‌ناپذیر است. به‌هرحال، تقابل و تعارض بین قوه‌ی نظر و عمل یا قوه‌ی عاقل و عامل در نفس به پایان می‌رسد و نفس از حالت تنش و اضطراب به‌سوی انسجام پیش می‌رود و حالت تعادل ایجاد می‌شود و برای این منظور، به‌ناچار یک عامل قربانی می‌شود؛ زیرا دو طرف هم‌زمان نمی‌توانند وجود داشته باشند.

۸. راهکار بی‌خدایان برای فرار از پیامدهای الحاد

بی‌خدایان برای رهایی از پیامدهای الحاد، راهکارهای مختلفی را در پیش می‌گیرند که در اینجا به دو مورد آن اشاره می‌کنیم:

۸.۱. بازگشت به قوانین و باورهای دگم و مطلق

بی‌خدایان پس از آنکه به دشواری بی‌خدایی و تهی‌شدن عالم از معنا پی‌برند، با کج‌کردن مسیر الحاد، دوباره، البته با تعابیر و واژگان دیگر، به سمت بینش‌ها و گرایش‌ها و قوانینی باز می‌گردند که رنگ‌وبوی دینی و دگما و مطلق دارد. پس از سخنان پرشور نیچه درباره‌ی بازآفرینی ارزش‌ها و جایگزین کردن آن‌ها به‌جای ارزش‌های دینی و الهی، توصیه‌های اخلاقی او در نهایت این مطلب را تأیید می‌کند که این توصیه‌ها نیز در بهترین حالت، نسخه‌ی تقویت‌شده و کپی‌برداری‌شده‌ای از همان نسخه‌ی قدیمی و دینی است. نیچه گمان می‌کرد

که به محض اینکه دریافتیم خدا و خالق وجود ندارد، خلاقیت رهاشده‌ی ما آن خلأ بی‌کران برجامانده را با ارزش‌های کاملاً جدید پر خواهد کرد، اما پس از آنکه مردمان پیرامون و طرفدار او دریای ماوراء را کنار نهادند، نه تنها با فضای بی‌پایانی از مجموعه‌ای تماماً تازه از دستورات اخلاقی مواجه نشدند، بلکه تنها چیزی که از توصیه‌های نیچه نصیب پیروان بی‌خدایش شد، نوعی سرخوردگی و یأس بود. مجموعه‌ی قواعد زندگی جدید او، با نگاه بدبینانه، بیشتر شبیه به نوعی زهد راهبانه است و با نگاه خوش‌بینانه، می‌توان آن را چیزی شبیه اومانسیسم پیش‌پاافتاده‌ی سکولار دانست: «خلاق باش!»، «چون میانمایگان زندگی مکن!»، «به سخن آنان که از امیدهای آن جهانی می‌گویند، گوش نده!» و «به زمین وفادار باش!» دعوت او برای «تازگی زندگی»، در بهترین حالت، چیزی جز پژواک ضعیفی از سخنان انبیای کتاب مقدس نیست؛ ضمن اینکه فاقد فضایی چون محبت و امید است.

سارتر هم که مردم را از احکام و فرامین الهی بازمی‌دارد و به آنان اطمینان می‌دهد که چنین فرامینی وجود ندارد، در نهایت، در بیان امر «جدید» خود، لحنی دینی دارد: «آزادی خود را بپذیر!» (هات، ۱۳۹۹، صص ۷۰-۶۹).

۸.۲. زندگی کردن در پوچی و به‌همراه پوچی

از دیگر راهکارهای ملحد برای فرار از پیامدهای الحاد، پذیرفتن پوچی زندگی و غوطه‌ور شدن در آن است. پیامد حقیقی الحاد، نیست‌انگاری فعال و مطلق است، اما بسیاری از خداناباوران حاضر به پذیرش آن نیستند و با کج‌کردن مسیر خویش، تنها به نیست‌انگاری منفعل تن می‌دهند.

کسانی که خدا را از صحنه‌ی هستی بیرون می‌کنند، خود را در مواجهه‌ی با زندگی، در دو حالت می‌یابند: یا از قدرت و توانایی بالای روحی برخوردارند و از این‌رو ارزش‌های متداول را بی‌ارزش می‌دانند و آن‌ها را در هم می‌شکنند تا خود، فعالانه ارزش‌های تازه‌ای را خلق و آن‌ها را جایگزین ارزش‌های قدیمی کنند (البته اگر بتوانند)، یا به این دلیل که دچار انحطاط و ضعف روحی هستند، فقط ادعای بی‌خدایی می‌کنند و به همان وضع موجود اکتفا می‌کنند. نوع اول، نیست‌انگاری فعال و نوع دوم، نیست‌انگاری منفعل است (همان، صص ۴۱-۴۰).

یکی از راهکارها در برابر نیست‌انگاری، راهکار شوپنهاوری، یعنی نه گفتن به زندگی و از هستی دل‌کندن و آن را به حال خویش رهاکردن و لحظه‌شمار خاتمه‌ی آن بودن و در نهایت، خودکشی است؛ همان که کامو نیز بدان اذعان داشت؛ اما بسیاری از بی‌خدایان حاضر به پذیرش آن نیستند. این تصویر تاریک، به تعبیر کامو «پوچ»، دقیقاً تصویر وضعیت ناگوار انسان بی‌خداست که کامو آن را در *اسطوره‌ی سیزیف* آورده است؛ کتابی که با این بیان

۷۰ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، سری ۴، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۸۱، صص: ۵۳-۷۶
یأس‌آور آغاز می‌شود: «تنها یک مسأله‌ی جدی فلسفی وجود دارد و آن، خودکشی است»
(کامو، ۱۳۸۵، ص ۵۶).

هرچند خود کامو نیز در جای دیگر، ریاکاری و صداقت‌نداشتن بی‌خدایان، از جمله خود را فاش می‌کند و می‌گوید آنان قدرت مواجهه‌ی با پوچ‌انگاری، یعنی خودکشی را ندارند؛ بنابراین راه دیگری را انتخاب می‌کنند. به نظر کامو، بسیار اندک‌اند کسانی که می‌توانند در عین آگاهی بر بی‌منطقی و پوچی زندگی، بی‌توسل به خودفریبی، با زندگی درآویزند. چشم‌دردوختنی صادقانه و بی‌باکانه به پوچی، مستلزم پذیرش از دست رفتن امید، طرد کامل از جامعه و نارضایتی آگاهانه از زندگی است (کمبر، ۱۳۸۵، ص ۱۳۰). او می‌گوید بی‌معنایی جهان متضمن این است که زندگی ارزش زیستن ندارد، اما کسی که به این نتیجه رسیده که زندگی پوچ است، لزوماً نباید به این نتیجه نیز برسد که ادامه‌ی حیات بی‌وجه است؟ کلید این پاسخ منفی، درک و دریافت او از مسأله‌ی «طغیان» و «عصیان» است. جایگزین کامو برای خودکشی، زندگی کردن بدون گریختن از چیزی، ایستادگی کردن با تمام وجود و حفظ کردن کشش ذاتی و باطنی به زندگی بشری است؛ به‌طور خلاصه، توصیه‌ی کامو به خوانندگان خویش این است که بدون تسلی زندگی کنند. مشخصه‌ی اصلی این نوع زندگی نیز اعتراض به محدودیت‌ها و اخلاقیات است (Aronson, 2011, p. 186).

پس به‌رغم اینکه یک واکنش منطقی به زندگی پوچ، خودکشی است؛ زیرا فرد در برخورد با «نفرت»، کاملاً به این حقیقت پی می‌برد که جهان پوچ و بدون معنا ارزش زیستن ندارد، اما کامو با کج کردن مسیر خود و رفتن به سمت خداناباوران نحیف می‌گوید: «حتی اگر کسی به خدا هم معتقد نباشد، خودکشی درست نیست»؛ زیرا «حتی در خلال محدودیت‌های پوچ‌گرایی، می‌توان از آن گذشت... و در اعماق بیابان زندگی کرد و آفرید» (Camus, 2000, P. 7). اگر بلندپروازانه‌تر بیندیشیم، هدف کامو اثبات این مطلب است که عملاً زندگی «اگر معنایی نداشته باشد، بسیار بهتر خواهد بود» (Ibid, P. 53). در باور کامو، انسان تنها با «طغیان» می‌تواند با پوچی مقابله کند. او گفته‌ی معروف دکارت را به این شکل درآورد: «طغیان می‌کنم، پس هستم!» (کامو، ۱۳۹۲، ص ۲۶).

۹. اگر الحاد ناممکن است، چرا این همه ملحد؟

باتوجه به ادعای این نوشتار، ممکن است این پرسش به ذهن بیاید که اگر الحاد ناممکن است، پس چگونه می‌توان وجود افراد بسیاری را توجیه کرد که منکر وجود خدا هستند؟ برای پاسخ به این پرسش، به اختصار، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. بسیاری از ملحدان به ناسازگاری‌های درونی این ادعا و لوازم و پیامدهای الحاد خویش آگاه نیستند و اگر از آن آگاه باشند، چه بسا از الحاد خویش دست بکشند یا دست کم این لوازم را بپذیرند؛

۲. برخی از ملحدان به لوازم الحاد، از جمله پوچی و بی‌معنایی زندگی و از بین رفتن ارزش‌های مطلق آگاه‌اند، اما می‌خواهند با پوچی زندگی را سپری کنند و زندگی در پوچی را بر زندگی کردن با باور به خدا ترجیح می‌دهند؛ چنان‌که در دیدگاه کامو گذشت؛

۳. برخی از ملحدان خود را به غفلت می‌زنند و به‌رغم اینکه همان نقاط ضعف دین (به باور آنان) و انتقادهایی را که به خدا و دین داشتند، در بی‌خدایی می‌یابند، اما به سکوت می‌گذرانند. آنان ناسازگاری‌ها و پیامدهای الحاد را نادیده می‌گیرند و به‌گونه‌ای برخورد می‌کنند که گویی هرآنچه سعادت و آرامش و آسایش است، به دست آورده‌اند و بنابراین الحاد برای آنان هیچ‌گونه دشواری ایجاد نکرده است. آنان به‌دلیل لجاجت و تعصب یا هر چیز دیگر، حاضر نیستند به اشتباه و بیراهه رفتن خویش اذعان کنند یا از آن دست بشویند.

۴. برای بسیاری از بی‌خدایان ایمان به خداوند مانع آزادی مطلق و زندگی دل‌بخوایی است. به‌همین دلیل، آنان اگر هم از لوازم بی‌خدایی آگاه باشند، چیزی از الحادشان کم نمی‌شود؛ چراکه باور به خدا، آنان را از انجام بسیاری از کارها بازمی‌دارد.

۵. عامل بعدی، ضمیر ناهشیاری است که خود فرد، خانواده و محیط پیرامونی او، در طول زندگی، برایش فراهم آورده‌اند. این ضمیر ناهشیار به‌صورت ناخودآگاه، نه البته به اجبار، بلکه در قالب زمینه و عامل بسیار کارآمد، به آنان اجازه‌ی بازگشت به خدا را نمی‌دهد؛ خواه از پیامدهای بی‌خدایی خویش آگاه باشند، خواه خیر. اثر این ضمیر ناهشیار ممکن است گاهی در عوامل یادشده بروز یابد؛ نظیر لجاجت، استقلال‌خواهی و

۱۰. نتیجه‌گیری

باتوجه به آنچه گذشت، اولین دستاورد واضح این است که فرایند کنار نهادن خداوند از عالم، پدیده‌ای ساده و آسان نیست و ناسازگاری‌ها و نیز پیامدهای بسیار مهمی دارد که انکار خدا را بر مردمان دشوار می‌کند. به‌بیان دیگر، الحاد حقیقی ناممکن است و کسانی که ادعای بی‌خدایی دارند، از حقیقت ادعای خویش و لوازم آن آگاه نیستند. حتی بی‌خدایان سخت و خشن که از پیامدهای الحاد آگاه هستند نیز در نهایت، حاضر به پذیرش کامل این پیامدها نیستند و از نیمه‌ی راه، مسیر خود را تغییر می‌دهند و مکتب و آیین و خدایان دیگری برای خود می‌سازند که همان جزم‌گرایی و خداپرستی در لباسی دیگر است.

در بخش ناسازگاری‌های درونی الحاد با این موضوع مواجه شدیم که ادعای الحاد، ادعایی نامنسجم و ناهماهنگ است؛ این ادعا برابر است با کنار نهادن ارزش‌های مطلق و دینی و بنابراین انسان‌ها باید برای هر آنچه در زندگی فردی و اجتماعی نیاز دارند، ارزش و هنجار فردی بیافرینند؛ چیزی که امکان ناپذیر است؛ همچنان که خود این ادعا خداساز است و خدایان فراوانی را برای بشر می‌طلبد.

در بخش پیامدهای بیرونی و منطقی الحاد نیز واضح شد که انکار خدا به پوچی و نهیلیسم منفعل و اضطراب و دیوانگی و ویرانگری بیرونی و نابودی انسان و انسانیت می‌انجامد.

بسیاری از بی‌خدایان، به دلایلی نظیر تعصب و لجاجت یا استقلال‌خواهی و آزادی‌طلبی مطلق، الحاد و پوچی زندگی را می‌پذیرند و به‌رغم پیامدهای آن، حاضر به کنار نهادنش نیستند؛ همچنان که ممکن است از نیمه‌ی راه، با عنوانی دیگر راه خداپرستان را ادامه دهند؛ به‌همین دلیل است که بی‌خدایی بازار نسبتاً گرمی دارد.

باتوجه به دلایل و شواهد ذکر شده، خدا باوران باید با گام‌های محکم و استوار بر باور خویش پای بفشارند و فریب شعارها و ترفندهای بی‌خدایان را نخورند؛ چراکه الحاد، خود یک دین و مکتب است که خدا و بلکه خدایان بسیاری دارد و کسی را یارای گریز از یک هویت مطلق نیست.

یادداشت‌ها

۱. ما در اینجا، با اندکی تسامح، واژگان «الحاد»، «خداناباوری» و «بی‌خدایی» را به یک معنا به کار می‌بریم و مقصود هم انکار نظری وجود خداوند خالق آسمان‌ها و زمین و انسان‌هاست، نه دقت‌های عقلی و... که مثلاً خداناباوری شامل شک‌گرایی و لادری‌گری و... نیز بشود.

2. hard-core atheists.

3. soft-core atheists.

۴. تعبیر الحاد و ملحدان سخت و خشن و نرم و نحیف برگرفته‌ی از کتاب جان هات، با عنوان *خدا و الحاد* جدید است (صص ۶۶-۶۷).

5. Left Bank Cafes.

6. Richard Dawkins.

7. Daniel Dennett.

8. Sam Harris.

9. Christopher Hitchens.

۱۰. کتاب‌های الحادی برجسته‌ی هریک از این افراد به قرار ذیل است:

Dawkins: *The God Delusion*

Dennett: *Breaking the Spell: Religion as a Natural Phenomenon*

Harris: *The End of the Faith: Religion, Terror and the Future of Reason*
Hitchens: *God is not Great: How Religion Poisons Everything*

در سال‌های اخیر، در پاسخ به کتاب *توهم خدای دواکینز*، زیست‌شناسی به نام راپرت شلدرا کتابی به نام *توهم علم* نوشته است. وی با مطرح کردن ده دگمایی که درباره‌ی علم وجود دارد، طی ده فصل، از این دگماها انتقاد می‌کند و در پایان، این پیام را می‌دهد که علم نمی‌تواند راه‌حل تمام مسائل باشد. علم نارسایی‌های بسیاری دارد. البته او طرح‌کردن چنین نقدهایی را خدمت به علم می‌داند:

Rupert Sheldrake: *The Science Delusion* (2012).

11. Scott Atran.

12. Salk Institute.

۱۳. برای دیدن نقدهای بیشتر به الحاد جدید که خود خدانا باوران مطرح کرده‌اند، ر. ک.:

شهبازی، علی، ۱۳۹۹، ص ۹۸-۱۰۰.

14. Elaborate rationalizations.

15. Zeldovich.

16. Novikov.

17. Francis Crick.

18. Natural selection.

19. Sir Fred Hoyle.

20. Carl Sagan.

21. Kai Nielson.

22. *Ethics without God* (1990).

منابع

۱. استپلویچ، لارنس، (۱۳۷۳)، *هگلی‌های جوان*، ترجمه‌ی فریدون فاطمی، تهران: مرکز.
۲. آرمسترانگ، کرن، (۱۳۹۲)، *خدانشناسی از ابراهیم تا کنون؛ دین یهود، مسیحیت و اسلام*، ترجمه‌ی محسن سپهر، تهران: نشر مرکز.
۳. آرمسترانگ، کرن، (۱۳۹۴)، «رابطه‌ی دین و خشونت مذهبی؛ آیا جوهره‌ای از خشونت‌طلبی در دین وجود دارد؟»، ترجمه‌ی علی تدین‌راد، سایت ترجمان.
<https://tarjomaan.com/neveshtar/7146/>.
۴. الدرز، لئو جی، (۱۳۸۶)، *الهیات فلسفی توماس آکوئیناس*، ترجمه‌ی شهاب‌الدین عباسی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵. ژیلسون، اتین، (۱۳۸۱)، *نقد تفکر فلسفی غرب از قرون وسطی تا اوایل قرن حاضر*، ترجمه‌ی احمد احمدی، تهران: سمت.
۶. شهبازی، علی، (۱۳۹۹)، *الحاد جدید؛ چیستی و چهره‌ها*، تهران: نگاه معاصر.
۷. شهبازی، علی؛ رسولی‌پور، رسول؛ الله‌باشتی، علی، (۱۳۹۵)، «الحاد جدید؛ چیستی، بنیان و زمینه‌ها»، *پژوهشنامه فلسفه دین*، شماره‌ی ۲۸، صص ۱۸۴-۱۶۳.

۷۴ فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، دوره ۲۱، سری ۴، زمستان ۱۴۰۰، شماره ۸۱، صص: ۵۳-۷۶

۸. کامو، آلبر، (۱۳۸۵)، *افسانه‌ی سیزیف*، ترجمه‌ی محمود سلطانیه، تهران: انتشارات جامی.
۹. کامو، آلبر، (۱۳۹۲)، *انسان طاعی*، ترجمه‌ی مهبد ایرانی طلب، تهران: قطره.
۱۰. کریگ، ویلیام، (۱۳۹۲)، «پوچی زندگی بدون خدا»، *مجله‌ی اطلاعات حکمت و معرفت*، سال هشتم، شماره‌ی ۱، صص ۲۷-۳۲.
۱۱. کمبر، ریچارد، (۱۳۸۵)، *فلسفه‌ی کامو*، ترجمه‌ی خشایار دیهیمی، تهران: نشر طرح نو.
۱۲. گریفین، دیوید ری، (۱۳۸۸)، *خدا و دین در جهان پسامدرن*، ترجمه‌ی حمیدرضا آیت‌اللهی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۳. مارسل، گابریل، (۱۳۹۵)، *فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم*، ترجمه‌ی شهلا اسلامی، تهران: آگاه.
۱۴. مصلح، علی‌اصغر، (۱۳۸۷)، *فلسفه‌های اگزیستانس*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۵. نیچه، فردریک، (۱۳۷۷)، *تبارشناسی اخلاق*، ترجمه‌ی داریوش آشوری، تهران: آگاه.
۱۶. نیچه، فردریک، (۱۳۸۶)، *اراده‌ی قدرت*، ترجمه‌ی مجید شریف، تهران: جامی.
۱۷. نیچه، فردریک، (۱۳۸۹)، *حکمت شادان*، ترجمه‌ی جمال آل‌احمد، سعید کامران و حامد فولادوند، تهران: جامی.
۱۸. وارنوک، مری، (۱۳۷۹)، *اگزیستانسیالیسم و اخلاق*، ترجمه‌ی مسعود علیا، تهران: ققنوس.
۱۹. هات، جان، (۱۳۹۹)، *خدا و الحاد جدید؛ پاسخی انتقادی به داکینز، هریس و هیچنز*، ترجمه‌ی علی شهبازی، قم: دانشگاه مفید.
۲۰. یاسپرس، کارل، (۱۳۸۳)، *نیچه*، ترجمه‌ی سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.

References

1. Amarasingam, Amaranath (ed.), (2010), *Religion and the New Atheism*, Leiden. Boston: Brill.
2. Armstrong Karen, (1392), *Khodāshenāsi az Ebrāheem tā Konoun; Din e Yahood, Masihyyat va Islām*, Mohsen Sepehr, Tehran: Nashr e Markaz.
3. Armstrong Karen, (1394), "Rābete ye Din va Khoshoonat Mazhabi", Trans. Ali Tadayyonrād, <https://tarjomaan.com/neveshtar/7146/>.
4. Aronson, Ronald (2011), "Camus Albert", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Stanford University, ed: Edward N. Zalta.
5. Camus Albert, (1385), *Afsāne ye Syzief*, Mahmood Soltānieh, Tehran: Jāmi.
6. Camus, Albert, (1392), *Ensān Tāghi*, Mahbad Irānitalab, Tehran: Qatreh.
7. Camus, albert (2000), *The Myth of Sisyphus*, Trans. J. O Brian, London: Penguin.

8. Cottingham, John (2003), *On the Meaning of Life*, London and New York: Routledge.
9. Craig, William L. (1984), *The reasonable Faith: Christian Truth and Apologetics*, Chicago: Moody Press.
10. Craig, William, (1392), “Pouchi e Zendegi Bodoun e Khodā”, *Ettlaat Hekmat va Marefat*, n. 84, pp. 27-32.
11. Dawkins, Richard (2006), *The God Delusion*, New York: Houghton Mifflin.
12. Dennett, Daniel C., Plantinga, Alvin (2010), *Science and Religion: Are They Compatible?*, New York: Oxford.
13. Elders, Leo J., (1386), *Elahiyyat e Falsafi e Thomas Aquinas*, Trans. Shahāboddin Abbāsi, Tehran: Vezārat Farhang va rshād.
14. Feuerbuch, L., (1841), “Notwendigkeit einer Reform der Philosophi”, *Samtliche Werke*, Bolin and Jold (eds.), Vol. II, PP. 218-219.
15. Flew, Antony, (1996) *God and philosophy*, New York: Harkort.
16. Gilson Étienne, (1381), *Naghd e Tafakkor e Falsafi e Gharb az Qoroon e Vosta ta Avayel e Qarn e Hazer*, Ahmad Ahmadi, Tehran: Samt.
17. Griffin, David (1388), *Khodā va Din dar Jahān e Pasāmodern*, Hamidreza Ayatollahi, Tehran: Pajooheshgah e Oloom e Ensani va Motale'at e Farhangi.
18. Haught, John, (1399), *Khodā va Elhād e Jadid; Pāsokhi Enteqādi be Dawkins, Harris va Hitchens*, Ali Shahbāzi, Qom: Mofid University.
- Hasse, Ullrich, (2008), *Starting with Nietzsche*, Bodmin, Cornwall: MPG Book Ltd.
19. Hitchens, Christopher (2007), *God Is Not Great: How Religion Poisons Everything*, New York: Hachette Book.
20. Jaspers, Karl, (1383), *Nietzsche*, Siyāvosh Jamādi, Tehran: Qoqnoos.
21. MacIntyre, Alasdair (1981), *A short History of Ethic*, Oxford: Aledn Press.
22. Marcel, Gabriel, (1395), *Falsafe ye Existentialism*, Shahlā Eslāmi, Tehran: Āgah.
23. Mosleh, Aliasgar, (1387), *Falsafeha ye Existans*, Tehran: Pajooheshgah e Farhang va Andishe ye Eslami.
24. Nietzsche, Friedrich (1377), *Tabārshenāsi e Akhlāq*, trans. Dāryoosh Āshouri, Tehran: Āgah.

25. Nietzsche, Friedrich (1386), *Erāde ye Qodrat*, Majid Sharifi, Tehran: Jāmi.
26. Nietzsche, Friedrich (1974), *The Gay Science*, trans. Walter Kaufmann, New York: Vintage Book.
27. Nietzsche, Friedrich (1968), *The Antichrist in The twilight of the Gods and The Antichrist*, trans. R. J., London: Hollingdale.
28. Nietzsche, Friedrich (1389), *Hekmat Shadan*, Jamal AAle Ahmad, Saeed Kameran, Hamed Fooladvand, Tehran, Jami.
29. Plantinga, Alvin (2011), *Where the Conflict Reality Lies: Science, Religion and Naturalism*, Oxford: Oxford University Press.
30. Reitan, Evic (2009). *Is God A Delusion?*, Rowman & Little field Publishers.
31. Richardson, Alen (1995), *Christian Apologetics*, D. D., SCM Press, LTD, London.
32. Richard, Kamber (1385), *Falsafe ye Camus*, Khashāyār Deihimi, Tehran: Tarh e No.
33. Sarter, Jan Paul (1956), *Existensialism as Humanism*, Trns: Philip Mairet, World Publishing Company.
34. Sarter, Jean Paul (1981), *The Words*, New York: Vintage Books.
35. Shahbāzi, Ali (1399), *Elhād e Jadid; Chisti va Chehreha*, Tehran: Negāh e Mo'āser.
36. Shahbāzi, Ali: Rasoolipor, Ali; Allāhbedāshti, Ali (1395), "Elhād e Jadid: Chisti, Bonyān va Zamineha". *Pajhooheshname ye Falsafe ye Din*, Payis va Zemestan, N 28, pp. 163-184.
37. Stepelevich, Lawrence (1373), *Hegelihaye Javan*, Fereidoon Fātemi, Tehran: Markaz.
38. Warnock, Baroness Mary (1379), *Existentialism va Akhlāaq*, Masood Olya, Tehran: Qoqnoos.
39. Young, Julian (2003), *The Death of God and the Meaning of Life*, London: Routledge.
40. Zacharias, Ravi, (2008), *The End of Reason: a Response to New Atheists*, Zondervan.